اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بالاخره بعد از مدتی بی­­حال و اين­ها خداوند لطف کرد امشب در خدمت عزيزان باشيم اين بحث که،

س: نيت کنيد ادامه پيدا کند

ج: انشاءالله

س: توفيق می­­آيد

ج: گفت مدتی اين مثنوی تأخير شد، مهلت بايست تا خون شير شد، حالا به هر حال يک مدتی شد که به قول آن خون شير شد، عرض کنم که خب چون فاصله زمانی هم شده، ما چون از اين دو کتاب مأخذ شناسی رجال شيعه و آن کتاب آن آقای ديگر حديث پژوهی استفاده می­شود، من يک توضيحی را سابقاً عرض کردم ببينيد ديدگاهی اولاً ديدگاه ما راجع به اين بحث فقط اين نيست که کسانی که تا قبل از نجاشی و شيخ کتاب رجال در شيعه نوشتند آن­ها را معرفی کنيم هدف ما چيز ديگری بود، شيخ در عده گفت دليل بر اين­که مثلاً ما به مباحث خبر اعتقاد داريم و بررسی می­کنيم علمای ما صنفوا کتب در رجال و ميزوا صحيح و سقيم و ثقه و غير صحيحه را ما می­­خواهيم ببينيم که اين مطلب شيخ تا چه مقدار واقعيت دارد علمای ما مثلاً طبقات برقی را قبول کرديم رجال برقی اما اين درش ثقه و ضعيف و اين­ها ندارد مثلاً اوائلش دارد مثلاً باب اصفياء اميرالمؤمنين دارد چرا يا آخرش دارد دوازده نفری که انکروا علی ابی بکر اين­ جوری دارد اما اين­که ثقه و فلان ايشان ندارد فقط طبقات را ذکر کرده و يکی هم آقای خويي که مثلاً نجاشی صد و خرده­ای کتاب قبل در اختيارش بوده و اگر شک بکنيم مطلبی را که نجاشی گفته آيا شهادت عن حس يا حدس است؟ و اصالة الحس اثبات می­کنيم که عن حس است آن وقت فاصله زمانی صد و خرده­ای کتاب بوده، ما می­خواهيم ببينيم واقعاً صد و خرده­ای کتاب قبل از نجاشی بوده و نجاشی به اين کتب اطلاع داشته اشراف داشته که بگوييم کلمات نجاشی ناظر به آن­هاست، يک نکته اين است.

يک نکته هم اين است که،

س: و اصالة الحسی هم داريم مثلاً يک­جايي ديگر بحث کرديم که اصالة الحس داريم در مورد

ج: نه آن­که اصلاً هيچی آن­که باطل است نه آن­که به جای خودش، حالا اصل مطلب را حالا آن­که واقعيت ندارد و بعدش هم با خود نجاشی انشاءالله بعد متعرض می­شويم مباحث را بعد عرض کنم که و بعدش هم يک نکته­ای دومی را هم من عرض بکنم که از اين کتاب حديث پژوهی معلوم می­­شود بعضی از آقايون اصلاً يک رساله کتاب نوشتند در باره کتب رجالی که قبل از شيخ بوده من فعلاً اين دوتا را اسم بردم حتماً قاعدتاً مقالاتی هم نوشتند، مجموعه رسائل مقالات کتاب­ها من فعلاً چون اين دوتا پيشم بود اسم می­برم و لذا همان مطلب اول ناقص ماند مطلب اول را تکميل کنم، لذا ديدگاه ما در بحث اين است اما ديدگاه آقايون در بحث در هرچه از مصادر کتاب رجالی به کسی نسبت داده شده جمع کردند يعنی دوتا ديدگاه مختلف است، لذا کلمات بنده به عنوان نقد اين­ها نيست يعنی نه اين­که می­خواهيم بگوييم نقادی می­کنيم اين­ها هرچه مرحوم شيخ آقابزرگ در الذريعه، نجاشی معالم العلماء ابن شهرآشوب هرکسی يک چيزی راجع له کتاب فی الرجال اين­ها برداشتند فهرست کردند کسانی که تا قبل از مرحوم نجاشی و شيخ بودند و يا کتاب نوشته بعضی از آقايون کتابی در اين، اصلاً کتاب نوشتند در اين موضوع، آن کتاب را چون من نديدم اسم کتاب يا رساله­ای نمی­برم چون نديدم ندارم، از باب عدم علم من است اين دوتا چون در اختيار بود و برای مراجعه آسان بود و نوشتند مصدر علم­شان را از اين جهت اين دوتا را اختيار کرديم و هدف­ما هم نقادی اين دو کتاب نيست اين­ها يک راه رفتند و آن اين­که هرکسی برايش کتاب رجال نوشته شده، حالا آيا اين راه هم که اين­ها رفتند درست است؟ چون عده­ای از اين افراد اصلاً سنی اند عده­ای از اين­ها اصلاً کتاب نيست حالا آن بحث­های ديگری است که بيان کرديم، اما غرض دوتا ديدگاه است يکی هم اين که روشن شد که به اصطلاح ما غرض­مان نقادی کتاب نيست نقادی اين دو کتاب نيست آنچه که در اين­ها آمده ما به عنوان الآن مثلاً برای مراجعه گفت فيش برداری اين را ما معيار بحث و دنبال همان بحث خودمان هستيم وجود کتاب شهرت کتاب در اختياری اين کتاب در اختيار شيخ، ديگران نجاشی علمای ما به اين­ کتاب­ها مراجعه کردند قبول کردند قبول، اين است بحث ما اين است قسمتی را که الآن ما داريم اين است عرض کنم از جمله کتاب­های که ايشان اسم برده می­خواهيد آن مأخذ شناسی را بياريد،

س: بلی اين مأخذ شناسی

ج: خدمت­تان، يکش صفحه 16 است

س: بلی سطر سوم

ج: قرن سوم

س: بلی

ج: کتاب حسن ابن علی ابن فضال،

س: حسن ابن علی ابن فضال متوفای 224

ج: البته اين متوفای 224 نجاشی در ترجمه­اش، به نظرم يک­جايي نجاشی يک عبارتی نوشته که معلوم می­شود 222 است،

س: بلی دو سال را عرف مسامحه می­کند،

ج: نه خب اشکال ندارد بفرماييد،

س: استناداً به رجال نجاشی، صفحه 34 شماره 72 فرمودند که محقق تهرانی در ذريعه جلد 10 صفحه 89 اين کتاب را به عنوان رجال ابن فضال الکبير فهرست نموده است و اشاره نموده است که ظاهر آن است که اين کتاب نزد نجاشی بوده است، اين همه فرمايش ايشان راجع به اين، الذريعه جلد10 صفحه­­ای

ج: بلی نه واضح است احتياج ندارد ابن فضال کتاب رجال ابن فضال الکبير اين صفت رجال نيست صفت ابن فضال است ما می­گوييم ابن فضال بزرگ،

س:

0: 6

ج: ابن فضال کبير ابن فضال صغير چون بعد صغير هم دارد ابن فضال کبير ما ازش اصطلاح تعبير می­کنيم به ابن فضال پدر اين پدر است حسن ابن علی اين سه­تا پسر معروف دارد که اشهرشان علی است علی ابن حسن،

س: آن رجال ابن فضال کبير، کبيرش هم به حروف ايتاليک زده که يعنی جزو اسم کتاب است

ج: خب نه اين نيست ابن فضال کبير حالا من هميشه در تعابير خودم مثلاً می­گويم برقی اب، پدر برقی پسر يا مثلاً ابن فضال پدر ابن فضال پسر مراد ايشان از ابن فضال کبير مرحوم آقای حاج شيخ آقا بزرگ مراد ظاهراً همان پدر است مراد و الا کتاب رجال کبير و صغير نداريم عنوان رجال کبير و عنوان صغير نيامده رجال ابن فضال الکبير ابن فضال کبير که پدر باشد و در مقابل چند صفحه بعد هم می­گويد می­گويد از اين به نام ابن فضال صغير در همين مأخذ شناسی يکی دو صفحه بعد می­گويد به عنوان رجال ابن فضال صغير آن مال پسر است که علی باشد شايد دو صفحه بيشتر شايد اين مثلاً صفحه 18 است الآن صفحه 20 مثلاً علی ابن حسن،

س: بلی در صفحه 20 شماره 24 فرمودند کتاب الرجال مرحوم نجاشی در رجال صفحه 259 از اين کتاب نام برده است تهرانی در ذريعه جلد 10 صفحه 90 نام اين کتاب را به عنوان رجال ابن فضال الصغير فهرست نموده است پس آن صغير هم کاری به کتاب ندارد، اين هم ايتاليک چاپ شده يعنی که جزء کتاب است،

ج: بلی معلوم شد پس ابن فضال کبير و ابن فضال صغير مراد پدر و پسر است حالا بحث امشب را انشاءالله راجع به ابن فضال کبير قرار می­دهيم که حسن باشد اجمالش را عرض بکنم قبل از اين­که وارد بحث بشويم ابن فضال کبير مردی است فوق العاده جليل القدر عظيم الشأن اهل زهد عبادت دارد که وقتی در صحری مشغول عبادت می­شد حيوانات دور و بر او جمع می­شدند و دوزدهای معروف هم اگر می­آمدند اين را می­ديدند فرار می­کردند اصلاً تا می­ديدند ايشان مشغول عبادت است اصلاً پا به فرار می­گذاشتند از اين ابن فضال، يک حالاتی و اوضاعی و احوالی حالا وارد آن بحث نمی­خواهم بشوم،

س: دزدهای عاقل بودند

ج: بلی و علی پسر ايشان واقعاً فوق العاده است آن عبارت را خواندی آن شب نه عياشی تصريح می­کند که ما لقيت فيمن لقيت بعراق و ناحيه خراسان از ايشان افقه و اعلم و همچو، و لم کتاب من کتاب اين آخر کشی است آن شب خوانديم به يک مناسبتی سئلت العياشی عن هولاء تعبيرش اين است يکش هم همين ابن فضال صغير است چون عياشی شاگردش است پيشش بوده غرض خيلی فوق العاده است و انصافاً خود نجاشی هم عبارتش راجع به ابن فضال صغير،

س: قال ابوعمر سئلت ابالنصر محمد ابن منصور عن جميع هولاء، فقال اما علی ابن حسن ابن علی فضال فقال

ج: ببينيد تعبير آن وقت اين، در ما در کتب رجال­مان انصافاً مثل اين شهادت حسی کم داريم انصافاً کم، خيلی با ارزش است اين متن تاريخی بسيار بار ارزشی است عياشی می­گويد فما لقيت فيما

س: فما رأيت فيمن لقيت بالعراق و ناحية خراسان افقه و لا افضل من علی ابن الحسن بالکوفه و لم يکن کتاب عن الائمه عليهم­السلام من کل صنف

ج: کل صنف خيلی عجيب است، فيزيک و شيمی و همه اصناف مختلف الا کان عنده،

س: و الا و قد کان عنده و کان احفظ الناس غير انه کان فتحی

ج: نه غير اصلاً بعد نجاشی از عجايب اين است که نجاشی می­گويد کتاب اثبات امامة عبدالله، اصلاً برای اثبات امامت عبدالله افتح کتاب دارد همين ابن فضال به لحاظ علمی انصافاً به نظر من بر پدر می­چربد خيلی فوق العاده است ليکن مشکل چيزی عجيبی است اين را بايد جداگانه بحث بکنم بين قمی­ها ابن فضال کبير جا دارد مخصوصاً آثارش توسط احمداشعری آمده کلينی زياد اما ابن فضال صغير جا ندارد خيلی عجيب است،

س: با اين­که افضل می­فرماييد بوده

ج: پدر معنوياً البته درباره پدر نوشتند رجع عن الفتحيه ايشان عمره کله فتحی بوده و کتاب در اثبات امامت، آيا نکته اين بوده ما نمی­دانيم يک چيزی است که از عجايب اين است که اين را بايد شرح جداگانه عرض بکنم که الآن جايش نيست چون نديدم متعرض شدم، مثلاً کلينی هم از ايشان نقل می­کند به عنوان علی ابن الحسن و توسط يا ابن عقده نقل می­کند يا توسط عاصم اين­ها هردو عاصمی که بغدادی است ابن عقده هم کوفی است، از مشايخ قم نقل نمی­کند خيلی عجيب است اين جزو عجيب اگر يک مورد يا دو مورد از مشايخ قم است و الا اصلاً مشايخ قم از ايشان نقل نمی­کند خيلی عجيب است اين هم يک چيز عجيبی است که من تازگی من يک بحثی داشتم نگاه کردم خيلی موجب تعجب شد بايد بعد اين را جداگانه در بحث­های فهرستی­مان توضيحش را بدهيم حالا اين اجمال،

س: علت کار خوبی است

ج: بلی حالا آن احتمالاً اين فتحی بودنش اصرارش به مذهب فتحی و پدر اين جور نبوده، پدر گفته شد حتی رجع عن الفتحيه، احتمالاً علتش اين باشد و احتمالاً علل ديگری داشته باشد که الآن ما فعلاً خبر نداريم.

راجع به کتاب رجال ابن فضال صغير به قول ايشان اين مسلم است و بعد من توضيحش را عرض می­کنم چه است؟ اما راجع به رجال ابن فضال کبير آن حديث پژوهی هنوز وارد عبار نجاشی نشديم، حديث پژوهی را هم بياريد آقا، البته رجال ابن فضال کبير به قول ايشان در فهرست شيخ نيامده اين صفحه 136 را بياريد،

س: حديث پژوهی از دارالحديث جلد يکم حديث پژوهی صفحه

ج: کتاب­ها را اسم برده نه؟

س: بلی

ج: ببينيد نوشته علی ابن حسن،

س: علی ابن حسن ابن فضال متوفای 206 قرن سه

ج: نه متوفی نه، متولد متولد 206

س: متولد 206 بلی

ج: اين علی پسر است ابن فضال پسر است

س: بلی علی پسر، دارد که له کتاب الرجال

ج: خب نوشته شيخ و فهرست، يعنی نجاشی و شيخ حالا باز صفحه 144 را بياريد

س: صفحه 144 همين، 144 هم

ج: نوشته علی ابن حسن،

س: بلی علی ابن حسن ابن علی ابن فضال

ج: ديگر متوفی، چيز ندارد

س: قرن چهار نوشته

ج: چهار يا سه؟

س: بلی چهار نوشته اين­جا

ج: خب اين­که اشتباه چون 224 است

س: بلی نوشته قرن چهار، بعد هم

س: چه شد ربعی فياض

ج: فياض ربعی،

س: ربعی فياض نوشته،

س: نوشته ربعی فياض

ج: اين شايد يکی ديگر مگر باشد مرادش

س: علی ابن حسن ابن علی ابن فضال يعنی با اين­ همه مشخصات دو نفر باشند

ج: يکی است،

س: ارجاع داده به چهار ارجاع داده به رجال نجاشی صفحه 257 و فهرست شيخ صفحه 272

ج: فهرست شيخ و نجاشی همان جلو دست شماست هردو همان­جا، نجاشی مقابل­تان

س: 257 خود علی ابن حسن ابن فضال است

س: خب همين است ديگر اين هم علی ابن حسن

ج: نه ربعی فياض هم اضافه کرده

س: ربعی فياض می­خواهيم از کجا آمده،

ج: قرن چهار هم نيست ايشان، اواخر قرن سه است ايشان،

س: ببينيد ربعی فياض از کجاش در می­آيد

س: در نسب ايشان را آورده مرحوم نجاشی،

ج: فياض

س: حسن ابن علی ابن فضال عمر ابن ايمن

ج: عَمر ابن ايمن است

س: عُمر ابن ايمن

ج: عُمر است يا عمر است

س: مولی عکريمه ابن ربعی فياض،

ج: خب پس اين دوبار اسم پسر را آورده اسم پدر يادش رفته من به نظرم اشتباه چاپخانه باشد،

س: بلی

ج: ولو سفر يکی اشاره کرده خيلی عجيب است اين هردو علی ابن حسن دارد 136 را بياريد باز 146

س: بلی هردوش علی ابن حسن است يکجايش نوشته، بلی ارجاع رجال سه رجال نجاشی صفحه 257

ج: همان است

س: شماره 176

ج: آن­جا هم 257 است،

س: اين­جا هم همان است،

ج: من به نظرم خواسته اشتباه شده خب در اين حديث پژوهی يک کار ديگر کرده که در آن مأخذ شناسی نيست ورق بزنيد صفحه 152

س: صفحه 152 بلی

ج: ايشان يک فصلی دارد کتاب­های که در رجال به ما رسيده الآن

س: بلی

ج: در اين مأخذشناسی ندارد البته عده­ای از کتب را نام می­برد که به ما رسيده اين­جا کتاب پدر را اسم می­برد

س: بلی اين­جا صفحه 152 کتاب الرجال حسن ابن علی

ج: حسن ابن علی خيلی عجيب است،

س: اين­جا هم نوشته قرن چهار، اين­هم آن­جا قرن چهار بود اين­جا هم چهار،

ج: پسر را نوشته بود قرن چهار

س: اين­جا پدر را

ج: اين­جا پدر را اسم می­برد خيلی عجيب است حالا در مأخذشناسی دوتا را اسم می­برد هم پدر هم پسر ايشان در اسم بردن هردو پسر را اسم می­برد اصلاً پسر را اسم نمی­برد بخوانيد آن وقت که در اين­که کتابش به ما رسيده پدر را اسم می­برد خيلی عجيب است يعنی چيزی غريبی است اين، قرن چهار هم قطعاً باطل است چون 224 است ايشان، اين­که قرن چهار باطل است يا 222 حالا فرض کنيد بخوانيد عبارت ايشان را،

س: بلی به ما رسيده است آن دو سه شاهد از شيخ و علامه می­آورد

ج: بياريد اشکال ندارد

س: شيخ طوسی در رجال دو مورد در شرح حال بشر و بکر ابن حبيب

ج: خب

س: رجال طوسی صفحه 127 شماره 1281 و 1288

ج: خيلی خوب

س: با اين تعبير از آن نقل کرده است، ذکره علی ابن الحسن ابن فضال

ج: خيلی عجيب است پسر را اسم برده،

س: با اين که حسن بود بلی، تترش حسن بود بلی و علامه سه چهار مورد

ج: علامه از کشی گرفت که کشی بيش از چهار مورد ده­ها مورد می­گويد حالا ببينيم عبارتش را و قال ابن فضال مراد پسر است

س: بلی علام می­فرمايد قال ابن فضال

ج: اين چون از کشی گرفته علامه،

س: بلی در شماره 333 رجال علامه 127 قال ابن فضال

ج: قال ابن فضال

س: قال ابن فضال قال ابن فضال قاله ابن فضال فقط يک­جا در شرح حال علی ابن ابی حمزه فرموده است که و قال ابوالحسن علی ابن الحسن ابن فضال

ج: خب تصريح دارد به علی ابن الحسن

س: ايشان تترش حسن ابن علی است منقولاتش علی ابن حسن،

ج: و منقولات علی ابن حسن در رجال زياد است چون کشی زياد نقل می­کند ليکن عنوان اين­که خوب دقت کنيد مطلب ايشان در کشی رجالی هست، اما از کتاب رجال نمی­دانيم،

س: و نمی­دانيم از کجا نقل می­­کند ابن فضال معلوم نيست از کدام کتابش دارد

ج: نه ببينيد کشی اين طور می­گويد بياريد می­خواهيد بياريد سئلت ابن فضال عن فلان فقال ثقه آيا اين کتاب است يا مجموعه سؤال و جواب است يا کتاب را برای ايشان عرضه داشته هی می­خواسته عرضه کتاب بکند در کشی زياد است ماشاءالله سئلت ابن فضال عن فلان، سئلت ابن فضال عياشی هم هست همه­اش هم عياشی است،

س: آن وقت معلوم نيست مال اين کتاب الرجال است

ج: نه بحث رجالی هست،

س: ولی مال اين کتاب باشد

ج: احتمالاً هم مثلاً کتاب را به صورت قرائت می­خواسته بکند سئلت آورده

س: بلی

ج: اصلاً يکجا من نديدم و قال ابن فضال فی کتابه، زياد هم هست آورديد

س: الآن

ج: حالا اگر بياري خيلی زياد است موارد هم شش­تا نيست که ايشان نوشته

س: بلی ايشان شش­تا

ج: و مال پدر هم نيست جزماً

س: تا پنج­تا نوشته ايشان پنج مورد آورده کلاً

ج: گفته اين­ شش­تا دوتا اول از شيخ

س: اولی از شيخ، از علامه هم ابجد چهارتا می­شود پنج­تا کلش، کل مواردی که نقل

ج: من خيال کردم شش­تا نگفت اول شش­تا دارد شش مورد،

س: شيخ طوسی

س: شيخ طوسی در دو مورد،

س: شيخ طوسی دو مورد ذکره علی ابن حسن ابن فضال بلی با آن می­شود شش­تا

ج: شش­تا ديگر عرض کردم عرض کردم در دو مورد

س: آمدی بابا خيلی خوب دقت کرديد حالا ما واقعاً نمی­فهميم اولاً در آن ليستی که اول داده يک اشتباه کرده اسم پسر را دوبار آورده در آنی که به دست ما رسيده اسم پدر را برده آنچه که نقل کرده مال پسر است، اصلاً تصريح دارد قال ابوالحسن علی ابن الحسن

س: ايشان اولش همان طوری که فرموديد يا حدثنی است يا اخبرنی است يا سئلت است،

ج: درش کتاب ندارد و زياد هم هست ديديد،

س: بلی همه­اش حدثنی حدثنی،

ج: سئلت ابن فضال الآن همين­جا داشت سئلت قال عياشی سئلت ابن فضال عن فلان فقال

س: حتی بعدش هم صريحاً می­گويد عن ابيهما،

ج: که؟

س: يعنی می­گويد حدثنی علی ابن حسن،

س: نجاشی می­گويد

س: قال حدثنی اخواي

ج: نه اين حديث است اين حديث است

س: عن ابيهما

ج: اين چون حديث که می­کند از اخوينش است از پدرش است بحث رجالی می­کند ازش

س: يا زاره ان اسمک فی اسامی اهل الجنه بغير

ج: خب اين چيز است روايت مدح است به اصطلاح اين جزو رجال مصطلح نيست نه، خب آقا اين راجع به آن­چه

س:

37: 19

عظيماً اين­جا شده

ج: بلی حالا خب حالا برگرديم به تحقيق مسأله اولاً کتاب نجاشی را بياريد آقا

س: بلی اين هم نجاشی

ج: آن اوائل است حسن، حسن اوائلش است مراعات قاعده نکرده الحسن ابن علی ابن حسن ابن فضال

س: بلی اين حسن ابن

س: يک مورد فقد دارد که قال علی ابن حسن ابن فضال بالا

ج: آن کتاب ندارد،

س: اما مختصر فی کتابه يا،

ج: احتمال دارد که مثلاً از کتاب نقل کرده يا مطالب کتاب را از ايشان سؤال کرده آنچه که ما الآن می­توانيم بگوييم الآن فعلاً

س: سنه­اش را بخواند

14: 20

ج: بلی آن­چه که می­توانيم بگوييم اين است که مطالب رجالی از ابن فضال نقل شده در کشی مطالب اما کتاب رجالی ايشان الآن نمی­توانيم بگوييم اما مطالب رجالی آمده اين مسلم است

س: احتمال هم دارد آنی که شيخ طوسی هم می­گويد ذکره علی ابن فضال

ج: همين از همين کشی گرفته باشد

س: از کشی باشد

ج: بلی اين­­ها مصدرشان کشی است

س: يک عبارتی در جلد دو هست می­گويد ذکره فضال انه ثقه،

ج: همين زياد دارد از اين،

س: ذکر با تعبير انه ثقه، حالا بازهم به قول شما فقط نشان همين کتاب باشد

ج: کتاب بودنش در حالا فوقش احتمالاً شايد چون سئلت زياد دارد

س: سئلت بلی حدثنی، اصلاً بيشتر تعبير حدثنی است بعد سئلت اخبرنی

ج: زياد دارد يعنی

س: ذکر هم يکدانه بود

ج: نه اين­ شش­تای که ايشان ورداشته آورده خيلی بيش از اين حرف­هاست و شايد در نسخه­ای اصل کشی باز بيش از اين حرف­ها بوده

س: خلاصه­اش اين قدر است بلی

ج: تازه اين­که تلخيص است الآن اين قدر به ما رسيده مطالب رجالی از ابن فضال نقل شده اما آيا کتاب رجال ايشان است يا ايشان استفاده علمی کرده آن را الآن ما نمی­دانيم اما به هر حال ابن فضال در رجال کار کرده اين مسلم است همين رجال ما ثقه فلان لا استحل، حتی راجع هم به يک عبارتی کشی دارد، هم راجع به علی ابن حمزه نوشته کذابه هم راجع به پسرش حسن که حالا محل کلام هم هست که اين مال پدر است يا مال پسر است يا احتياطاً مال هردو است، حالا آن بحثش در محل خودش انشاءالله اين حالا برگرديم به نجاشی شما بخوانيد الحسن ابن علی ابن فضال

ج: بلی در نجاشی صفحه 34 شماره 72 اولين نفر باب الحسن و الحسين الحسن ابن علی ابن فضال کوفی يکنی ابامحمد ابن عمر ابن ايمن، مولا

ج: من در ذهنم عَمر ابن ايمن بود حالا بازهم تکرار می­کنم

س: اين­جا عُمر است

ج: شما هم عُمر خوانديد

س: مولا تيم الله لم يذکره ابوعمر الکشی فی رجال ابی الحسن الاول

ج: موسی ابن جعفر است سلام­الله عليه،

س: قال ابوعمر

ج: يک نکته­ای را حالا من عرض بکنم مرحوم نجاشی معتقد است که رجال کشی اغلاط کثيره دارد اوائل اين فهرست يک مقدار اغلاطش را می­گويد بعد ول کرده نمی­فهميدم چرا من به نظرم يک وقتی جمع کردم، موارد يا می­خواستم جمع بکنم مواردی را که ايشان از کشی نقل می­کند و مناقشه می­کند قبول ندارد اين دارد در اوائل رجال فهرست نجاشی اين هست بعد ولش می­کند، می­بيند مثلی که زياد است دارد به خلاف شيخ می­گويد له کتاب کبير کثيرالمنافع نجاشی می­گويد کثيرالاغلاط و حق با مرحوم نجاشی است کثيرالاغلاط است حالا اين لم يذکره ابوعمر می­خواهد اشکال بکند که

س: چرا ذکر نکرده

ج: با اين­که ايشان جزو اصحاب کاظم عليه­السلام هم هست

س: بلی قال ابوعمر

ج: يک نکته ديگر هم عرض بکنم اين پدر و پسر حتی پسر بيشتر علی ابن حسن به عنوان تيمولی ذکر شدند تلفط می­کنند تيمولی ليکن نوشتند مولی تيم الله بايد قاعدتاً تيمولّی باشد اين نکته در قرائت،

س: يعنی تيم­الله، تيم اللی، صحيح است

ج: ها!

س: تيم الله اين قديم، اصطلاح نمی­آيد قديمی باشد به امروزی­ها می­خورد،

ج: نه قديمی است تيم الله قديمی است

س: مطمئن هستيد که کلمه تيم الله قديمی است

ج: بلی می­گويد مولی تيم­الله ابن فلان اسم می­برد مثلاً الآن اين عبيده­لی هست، که صاحب زينبيه زينباد اخا اين گفتند عبيده­لی ليکن فکر می­کنم عبيدلّلی بايد باشد چون عبيدالله است،

س: عبيدلّلی

ج: عبيدلّلی به تشديد تيملی هم ضبط کردند تيملی اما من به نظرم تيمولّلی باشد

س: تيمولّلی

ج: تيمولّلی نسبتی به تيم­الله چون الله تشديد دارد اين­جا بايد قاعدتاً با تشديد باشد بفرماييد

س: آن­هم عبيدلّلی

ج: عبيدلّلی

س: قال ابوعمر قال فضل ابن شاذان

ج: الی آخر حالا اين را رد بکنيد صفحه بعدی را هم رد بکنيد بعد وسط­های صفحه يک نکته علمی وسط صفحه همان،

س: بلی

ج: نه صفحه قبلی وسط آن صفحه آن وقتی قصه ابوفضل تمام می­شود

س: بلی و کان الحسن عمره کله فتحیاً

ج: عمره کله فتحياً

س: مشهوراً بذلک حتی حضره الموت فمات و قد قال بالحق رضی الله عنه

ج: اين را هم در وسط دارد بعد يک قصه نقل می­­کند

س: اخبرنا محمد

ج: بعد يک قصه راجع به اين­که آيا ايشان رجع عن الفتحی يا نه؟ تمامش بکنيد حالا اين قصه را هم تمامش بکنيد حدود يک صفحه قصه است،

س: قصه را بخوانيم يا نه؟

ج: نه نمی­خواهد چون ربطی به ما ندارد

س: بعد از قصه قال ابوعمر الکشی

ج: خب

س: البته فقال، قال ابوعمر الکشی کان الحسن ابن علی فتحياً يقول بامامة عبدالله ابن جعفر و رجع قال ابن داود فی تمام الحديث فدخل علی ابن اسباط فاخبره محمد ابن حسن ابن جهم الخبر

ج: در کتاب شهرستانی فکر می­کنم ملل و نحل گفته کان الحسن ابن علی من شيعة جعفر الکذاب، من شيعة جعفر اشتباه عبدالله ابن جعفر را نوشته جعفر کذاب،

س: اين هم عبدالله ابن جعفر را نوشته

ج: اشتباه کرده به نظرم مرحوم تستری به اين اشتباه واقع شده توضيح داده بفرماييد

س: فدخل علی ابن حسن

ج: الی آخره اين را هم ردش بکنيد

س: تا بعد می­رسد به اين­که له

ج: له يا و له،

س: و له

ج: خيلی عجيب اين است حالا شما يکی دوتا عنوان بعد نگاه کنيد نجاشی چون خيلی اديب است، خيلی اين کتابش اديبانه است عادتاً وقتی اسم می­آورد يک له، اين­جا يک واو اضافه کرده و له

س: بلی اين­جا و له است

ج: حالا اسم بعدی را بخوانيد مثلاً

س: اسم بعدی بعدی هم و له است ولی بعدش ديگر له دارد

ج: بعدی هم و له دارد، بعد له يکی دوتای ديگر

س: بعدی حسن ابن علی ابن حمزه و له کتاب فضائل القرآن

ج: بعد،

س: حسن ابن ابی قتاده له کتاب نوادر

ج: ببينيد همه له دارد غالباً له دارد اين­جا يک واو اضافه کرده اين خيلی عجيب است،

س: بعدی­هاش ديگر همه له است اين دو نفر

ج: بعضی­ها هم دارد و له بازهم واو دارد حالا اين می­شود نکته داشته باشد؟ روی واو هم حساب کرده نجاشی،

س:

45: 26

خود شهرستانی

ج: بخوان

س: شهرستانی ملل و نحلش است چه است؟

ج: کتاب کلامش نيست يک کتاب کلامی ازش چاپ شده تازگی من خيال می­کردم آن باشد يا ملل و نحل است

س: بلی نه ملل و نحل است فقط يعنی جعفرش را درست گفتيد فرموديد يک توصيفی هم دارد در مورد حسن ابن می­گويد و هذا جعفر

س: جلد و صفحه را هم بفرماييد

س: بلی حالا اين چاپی که اين همان چاپ حلبی است جلد يک صفحه 170 ايشان می­گويد و هذا جعفر ميراث الحسن بعد

19: 27

ادعاه عليه انه فعل ذلک

ج: حسن يعنی امام حسن عسکری ديگر پس جعفر کذاب مرادش است

س: فرض کن جعفر کذاب اين­جا در يک بحثی در مورد حسن ابن علی فضال می­آورد می­گويد انه فعل ذلک من حبل فی جواری و غيرها و کشف امره عند السلطان و الرعية و الخواص الناس

ج: و کُشِف امره

س: بلی و انکشف امره

ج: خيال کردم کَشف خواندی

ج: و تشتت الکلمه من قال بامامة الحسن و تفرقوا اصنافاً کثيره فثبتت هذه الفرقه علی امامة جعفر فرجع اليهم کثير ممن قال امامة الحسن منهم الحسن ابن علی ابن مفضل

ج: خيلی عجيب است اين شهرستانی با اين­که واقعاً خب مرد ملای است انصافاً حسن ابن علی زمان هادی فوت کرده چه ربطی به جعفر کذاب دارد،

س: بعد از وفات امام عسکری تازه پيدا

ج: اين 224 وفاتش است چه ربطی به سال 260 دارد خيلی عجيب است اين ظاهراً يک اشتباه، اين جعفر هم عبدالله ابن جعفر بوده عبدالله افتح ديگر، جعفر امام صادق، خيلی عبارت عجيب است نيست؟

س: بلی فقط اين­جا بعد در ادامه در مدح ايشان می­گويد که

ج: و کان حسن ابن علی ابن، حالا ابن فضال پسر را می­نوشت معقول بود چون تا بعد از 260 بوده پدر که 224 نوشتند آخر اين چه ربطی به 260 دارد

س: بعد ايشان می­گويد که و هو من اجل اصحابهم فقهائهم کثيرالفقه و الحديث

ج: شايد مرادش پسر بوده علی بوده آن کثير الفقه و الحديث است پسر است بيشتر است پسر بيشتر از پدر است، پدر معنوياً مقدم است پسر علماً و حديثاً مقدم است ليکن در قمی­ها پدر مشهور است پسر مشهور نيست اين هم يک چيز عجيبی است خيلی اين هم يک نکته حالا اين را يک فکری بکنيم و له

س: و له با له تنها فرق دارد يا نه؟

ج: آنچه که من به ذهنم آمد، نجاشی می­­خواهد اين جمله­ای که من نقل کردم راجع به، يک صفحه قبلش گفتم بخوانيد يک صفحه­­اش را بخوانيد اخبرنا بعد از آن

س: اخبرنا محمد ابن محمد

ج: اين يک جمله معترضه است مرحوم شيخ مفيد راجع به تشييع جنازه حسن و فلان و بعد که اين طور گفته، محمد ابن عبدالله انب زراره اين گفت نجاشی می­خواهد بگويد اين جمله معترضه است يعنی اين داخل بحث کتاب نيست برای اين­که عبارتش را عطف بکند به مسأله اصلی واو آورده و له

س: که برود سراغ مطلب اولی

ج: روشن شد

س: بلی

ج: اگر اين نکته را نجاشی مراعات کرده خيلی فوق العاده است اين واو و له در بقيه می­گويد فلان ابن فلان له، اين حسن ابن علی ابن ابی حمزه هم چون يک شرحی در وسط دارد يعنی آن­جای که يک جمله معترضه نمی­دانم روشن شد چه می­خواهم بگويم اگر واقعاً چون من نگاه کردم چند صفحه ديگر هم نگاه کردم بعض جاها اين ضابطه مراعات نشده اما اگر انصافاً اين ضابطه را ما شما الآن چند صفحه را نگاه بفرماييد،

س: بلی حدود نود درصد اين­ها له

ج: له له واو ندارد،

س: بعض جاها واو دارد که و له بلی

ج: اين وله يک جمله معترضه در وسط آورده، يعنی می­خواهد بگويد بابا اين جمله­ای را که من گفتم ربط به موضوع کتاب ندارد

س: حسن ابن علی ابن وشاء هم و له دارد

ج: و له دارد آن­هم فاصله دارد وسطش

س: بلی اخبرنی ابن شاذان دارد وسطش

ج: دقت کرديد اگر اين باشد اگر اين مطلب درست باشد معلوم می­شود تعبير واو را هم اين­جا مرحوم نجاشی با چه دقت و ظرافتی به کار برده، اگر اين مطلب درست باشد می­­خواهد بگويد اين مطلبی که تا حالا نقل کرديم حدود يک صفحه اين از موضوع کتاب ما خارج است بر گرديم به اصل مطلب اما اگر گفت فلان ابن فلان له کتاب فلان اين چون خود موضوع است ديگر واو نمی­­خواهد بيارد، البته من فقط در حدود ده پانزده­تا بيست­تا اسم حسن همين جوری نگاه کردم بقيه کتاب را نگاه نکردم ديدم بد نيست ضابطه بد نيست ليکن بعض جاها ديدم چيز شده يک کمی مثلاً با اين­­که فاصله نداده واو را آورده و له اما اگر انصافاً اين قاعده را مراعات کرده باشد نشان می­دهد که خيلی فوق العاده است اين مرد،

س: آن مواردی که کم باشد احتمال ناسخين و اشتباه

ج: احتمال، بلی اما راه عجيبی است دقت فرموديد نکته را اگر جمله معترضه آورده و له می­گويد اگر جمله معترضه نياورده فلان ابن فلان بنی له کتاب کذا، يعنی می­خواهد بگويد دنبال بحث هستيم، دنبال آن عنوان را مطرح کرده بحث را مطرح کرده علی ای حال اين مطلب هم يک نکته­ای که اگر راست باشد خيلی دقت و ظرافت مرحوم نجاشی را اثبات می­کند فوق العاده زياد فوق العاده، حالا و له من الکتب بخوانيد آقا،

س: و له کتاب الزيارات، البشارات، النوادر، الرد علی الغاليه، الشواهد من کتاب الله، المتعه، الناس هو المنسوخ، الملاحم، الصلاة، کتاب يرویه القميون خاصه،

ج: خب اين بعدش اين کتاب در کلمات شيخ صدوق زياد آمده علامتش هم يکی است يکی از اين مشايخ مجهول قم نقل می­کند از ابن عقده از ابن فضال پسر از ابن فضال پدر، اين خودش علامتش واضح است می­گويد و الکوفيون لايعرفون هذه النسخه، يعنی به عبارت اخری می­­خواهد که جعلی است اين نسخه، به عبارت اخری می­خواهد بگويد نسخه جعلی،

س: کوفی لايعرفون اين را که می­گويد فرموديد

ج: بعد دنبالش می­گويد و قال احمد ابن حسن به نظرم نقل می­کند بخوانيد عبارت را

س: کتاب يرويه القميون خاصه عن ابنه علی عن الرضا عليه­السلام

ج: خب

س: فيه النظر، اخبرنا ابوعبدالله ابن شاذان قال حدثنا احمد ابن محمد ابن يحيي عن ابيه قال حدثنا عبدالله ابن محمد ابن بنان عن الحسن،

ج: اين عبدالله ابن محمد ابن بنان غلط است، عبدالله ابن محمد ابن عيسی بنان اين طوری بايد باشد

س: عيسی بنان

ج: بن عيسی اين برادر احمداشعری است ما همچنان تکرار خواهيم کرد هی می­گوييم عبدالله اشعری عبدالله اشعری اين است برادر احمد فی غاية الوثاقة و الجلالة و الفقاهة ليکن ايشان هم از جزو روات است ما انشاءالله در بحث فهرستی جزو کسانی که آثار عراق آوردن به قم اسم ايشان را می­بريم، ايشان ملقب به بنان است عبدالله ابن محمد ابن عيسی الملقب ببنان ايشان ورداشته نوشته عبدالله ابن محمد ابن بنان اين غلط است صوابش عبدالله ابن محمد ابن عيسی بنان که بنان لقب عبدالله باشد

س: فی کتاب الزهد

ج: اين هم خيلی عجيب است اين نکته هم خيلی عجيب است دقت می­کنيد، چرا؟ چون معلوم می­شود با شهرتی که حسن داشته و شهرتی که نسبتاً کتاب­هايش داشته فقط عبدالله کتاب زهد را نقل کرده کس ديگر نقل نکرده، و اين طريق هم از طروقی است که نجاشی فقط دارد يعنی از ابن شاذان ابوعبدالله ابن شاذان شيخ طوسی ايشان را درک نکرده خب اين معنايش چه است؟ واقعاً همچو کتابی را داشته اين مرحوم چون نجاشی اگر آن طور که من الآن عرض کردم برای آوردن کلمه واو آن دقت­ها را کرده باشد، دقت کرديد

س: کتابه الزهد در رديف قبلی هم نبود

ج: نيست نه نيست شايد نجاشی می­خواهد بگويد اين کتاب زهد را فقط عبدالله اشعری از ايشان نقل کرده و شايد مرادش اين باشد که اصولاً شايد اين کتاب جمع آوری عبدالله است روايات ابن فضال که در زهد بوده جمع کرده در اين­جا روشن شد چه می­خواهم بگويم اصلاً اين خيلی عجيب است، چون الآن انشاءالله کتاب فهرست شيخ را هم می­خوانيم و عجيب اين است که نيست اسم کتاب اين احتمال دارد که چون نجاشی که من آن مقدمه واو را گفتم که اين­جا روشن بشود با آن مقدمه که در واو دارد اين سند را بالخصوص می­آورد به عبدالله دقت می­­کنيد و عبدالله مثل احمد نيست احمد يکی از شاگردهای مهم خود ابن فضال است اين برای انسان تعجب آور است احتمالی که من بيشتر به ذهنم می­آيد اين است که اين کتاب زهد را عبدالله نقل کرده و احتمالاً جمع عبدالله روايات ابن فضال هست رواياتی که در زهد است جمع کرده گفته کتاب الزهد مماجمعته من روايات مثلاً ابن فضال يا احتمال ديگر شايد کتاب زهد مسوده بوده به مبيضه نرسيد دقت می­فرماييد يعنی ايشان تحديث نکرده ايشان باش رفيق بوده رفته در خانه­اش ازش گرفته يک نکته­ای بايد الآن ما چون من دنبال حتمال يحتمل نيستيم اصولاً مبنای من يک نکته­ای بايد باشد که اين کتاب را به ايشان نسبت داده، حالا بعد بخوانيد،

س: دنباله­اش دارد و اخبرنا ابن شاذان

ج: باز همين استاد ايشان که مختص ايشان است شيخ طوسی ايشان را نديده

س: عن علی ابن حاتم،

ج: حاتم قزوينی

س: عن احمد ابن ادريس، عن احمد ابن محمد ابن عيسی عنه بکتابه المتعه و کتاب الرجا

ج: کتاب رجال را فقط باز احمداشعری نقل کرده اين­­هم خيلی عجيب روشن شد،

س: در رديف قبلی نبود

ج: در رديف قبلی نبود و سند هم خوب است احمداشعری از شاگردهای معروف ايشان است معظم و لذا هميشه عرض کردم در کتاب کافی هرجا دارد ابن فضال مراد پدر است شيخ طوسی اول سند که می­نويسد ابن فضال مراد پسر است اين دوتا با همديگر فرق می­کند شيخ طوسی اصحاب بغدادی ما از ابن فضال پسر زياد نقل کردند اصحابنا القميين از ابن فضال پدر زياد نقل کردند احمد جزو روات مهم کتاب ابن فضال پدر است ايشان کتاب الرجال را نقل کرده دقت کرديد، اين آقايون مرحوم آقای حاج شيخ آقابزرگ و ديگران دقت نکردند که اين اسم کتاب اصلاً در فهرست کتب ايشان نيامده

س: نيامده فقط در اخبرنا آمده

ج: بعد بخوانيد

س: بعد مات الحسن سنه اربعه و عشرين و مأتين

ج: همين که نوشته بوديم گفتيم

س: بلی

ج: خب

س: ديگر اين حسن تمام شد،

ج: خب ببينيد الآن دقت بکنيد الآن آيا واقعاً کتاب الرجالی را که احمد نسبت داده به ابن فضال پدر از عبارت نجاشی اين طور در می­آيد که در حالا خوب حالا عبارت شيخ را هم در فهرست بخوانيد فهرست آن­جاست پايين خدمت­تان الحسن ابن فضال،

س: در فهرست ابن نديم هم نيامده

ج: نيامده

س: نيامده فقط ابن فضال ابوعلی الحسن ابن علی تيملّی

ج: تيملّی اين را مرحوم شيخ نقل می­­کند از ابن نديم لذا نگفتيم

س: بلی کان من خاصة اصحاب ابيه، ابی الحسن

ج: ابی الحسن الرضا عليه­السلام الحسن اين را به ترتيب حروف الحسن ابن علی

س: حسن ابن علی بلی،

ج: خود فهرست به ترتيب نيست، اسپرينگر ترتيبش است،

س: صفحه 191 بلی اين کار اين فرهنگی، صفحه 93 شماره 191 الحسن ابن علی ابن فضال رحمه الله تعالی اين چون می­گويند برگشته از فتحيه رحمه الله، به پسره ننوشتند خيلی خوب

س: کان فتحياً يقول بامامة عبدالله ابن جعفر ثم رجع الی امامة ابی الحسن عند موته و مات سنة اربعه و عشرين و مأتين، و هو ابن تيملّی،

ج:

0: 40

تيملّا،

س: بلی اين­جا نوشته ابن تيملی بن ربيعة ابن بکر مولی تيم­الله ابن سعلبه

ج: اين از قديمی­هاست يعنی از تيم­الله

س: روی عن الرضا عليه­السلام و کان خصيصاً به جليل القدر عظيم المنزلة زاهداً ورعاً ثقةً فی الحديث و فی رواياته له کتب

ج: فی الحديث يعنی آنچه که خودش نقل می­کند، رواياته کتبی را که نقل می­کند

س: ديگران را که روايت می­کند، له کتب منها کتاب الصلاة و کتاب الديات و زاد ابن النديم کتاب التفسير و کتاب الابتداء و المبتدأ

ج: در کتاب ابن نديم که چاپ شده الانبياء و المبتدأ در بعض نسخش ابتداء و مبتدأ

س: ابتداء و مبتدأ، کتاب الطب

ج: و کتاب الطب اين هست در کتاب ابن نديم الآن هست، خب

س: و ذکر محمد ابن الحسن ابن وليد و کتاب البشارات و کتاب الرد علی الغاليه،

ج: يعنی شيخ طوسی حتی از ابن نديم، هم نقل اصلاً کتاب رجال را اسم نمی­برد خيلی عجيب است،

س: اخبرنا بکتبه و رواياته عدة من اصحابنا

ج: خب بعد

س: ديگر عن محمد ابن علی سند است ديگر بعدش

ج: بر می­گرده به قم، عن محمد ابن علی ابن الحسين

س: عن محمد ابن علی ابن الحسين

ج: يعنی صدوق پسر

س: بلی عن محمد ابن الحسين

ج: محمد ابن الحسن بايد باشد ابن الوليد

س: عن ابيه عن سعد ابن عبدالله

ج: عن محمد ابن الحسين؟

س: آری همين جور است عدة من اصحابنا عن محمد ابن علی ابن الحسين که می­فرمايد شيخ صدوق است

ج: بلا اشکال

س: عن محمد ابن الحسين

ج: عن محمد ابن الحسن است

س: عن ابيه عن سعد، سعد ابن عبدالله،

ج: ابيه غلط است اشتباه است

س: و الحميری عن احمد ابن محمد و محمد ابن الحسين

ج: اين­جا درست است محمد ابن الحسين ابن ابی الخطاب

س: محمد ابن الحسين ابن ابی الخطاب

ج: يعنی دقيقاً مرحوم شيخ سند خوبی آورده به کتب ابن فضال و از طريق احمداشعری اين خيلی عجيب است،

س: حميری عن احمد ابن محمد و محمد ابن حسين

ج: حميری از عبدالله ابن جعفر از دو نفر يکی از احمداشعری يکی از محمد ابن الحسين ابن ابی الخطاب

س: بعد هم يک طريق ديگر است و اخبرنا ابن ابی جيد عن محمد ابن الحسن ابن الوليد قافيه­­اش هم جور در می­آيد عن الصفار عن محمد ابن عبدالجبار اين هم قافيه­اش جور در آمد، عن الحسن ابن علی ابن فضال بلی،

ج: اصلاً اسم کتاب رجال مطرح نيست، و مخصوصاً مرحوم شيخ معلوم می­شود که می­خواسته استيعاب بکند حتی از ابن نديم نقل کرده، نجاشی از ابن نديم نقل نمی­کند،

س: صحيح هيچ­جا نقل نمی­کند نديم نداشته

ج: چرا گاهی ديده به نظرم گاهی يادم می­آيد شيخ هم دارد جای ديگر هم دارد ذکره ابن النديم،

س: بلی

س: تعبيرشان هم ابن النديم است نديم خالی نيست

ج: نه گفتند هردو به من که صحيحش نديم است اما ابن النديم هم می­شود گفت،

س: بلی ايشان هم می­گويد زاد ابن النديم

ج: بلی

س: بلی

ج: ايشان را با اين­که نزديک است ابن النديم، با اين­که معروف اين است که تحقيق اين است که نديم است ابن النديم است روشن شد آقا پس معلوم شد که اصولاً يک مشکلی اساسی که ما در اين­جا داريم کتاب رجال را و نجاشی فوق العاده دقيق است مثلاً کتاب الزهد را ايشان نقل نکرد، همانی که عبدالله اشعری نقل کرده،

س: نجاشی در

21: 43

می­گويد که ذکر ذلک ابوالفرج محمد ابن اسحاق ابی يعقوب النديم،

ج: نديم درست است،

س: باز هم چون ابی يعقوب می­گويد ظاهراً يعنی صفت اسحاق می­شود ديگر پس بايد ابن النديم بشود،

ج: شايد

س: ابوالفرج محمد ابن اسحاق ابی يعقوب النديم

ج: ابويعقوب بعد النديم ممکن است به اول بخورد، فی کتاب الفهرست، علی ای حال انشاءالله روشن شد تا اين­جا نمی­دانم بحث روشن شد از عجايب اين است که نه کتاب الزهد را به ايشان نسبت داده

س: نه رجال را

ج: نه رجال را البته دو طريقی را که نجاشی ذکر کرده از منفردات نجاشی است يعنی شيخ ابن شاذان را درک نکرد شيخ در اين فهارسی که در اختيارش بوده اصلاً اسم اين دو کتاب نيست کلاً و شيخ با احمد در حالا اين چرا اين جوری شده ما نمی­دانيم يعنی مشکل کاری ما الآن اين است که در يک طريق احمداشعری نسبت داده به ابن فضال پدر کتاب رجال در طريق ديگری که بازهم شيخ دارد و زياد هم هست و درست هم هست سند آن­جا سند يک مشکل دارد خود ابن شاذان توثيق خاصی ندارد البته ابن شاذان چون مشايخ نجاشش قبولش کردند، علی ابن حاتم هم ثقه ليکن يروی عن الضعفاء علی ای حال از عجايب کار اين است با اين­که راوی يکی است و آن احمد اشعری اصلاً کتاب رجال را به ايشان نسبت نداده،

س: نجاشی هم که در رديف کتاب­ها نياورده،

ج: اول در رديف­ کتاب­ها اصلاً نياورده و شيخ معلوم می­شود که حتی به فهرست ابن نديم هم مراجعه کرده

س: که چيزی از قلم نيفتد،

ج: حتی عده­ای از کتاب­های که نجاشی اسم برده نياورده حتی همان کتاب ديگر المتعه را هم نياورده بکتاب المتعه و کتاب الرجال، دقت فرموديد

س: حالا رجال که پايش ضعيف می­شود خيلی

ج: فوق العاده حالا ما اين دقتی را که راجع به کتاب الزهد کرديم آيا محتمل است اين رجال را خود احمداشعری جمع کرده

س: شبيه احتمال زهد

ج: شبيه احتمالی که الآن ما در پسر داديم يعنی ما الآن می­­توانيم بنويسيم کتاب الرجال لعلی ابن حسن رجال آن وقت عبارات کشی را بياريم، عبارت کشی نگفته سئلت سئلت علی ابن، سئلت ابن فضال خود ما اين سئلت­ها را مطالب رجالی را جمع کنيم می­گويم کتاب الرجال

س: احتمالش قوی است

ج: روشن شد احتمال دارد که خود احمداشعری برداشته اين مطالب را آورده احمداشعری در رتبه با پسر ايشان است پسر ايشان رجال دارد پسر ابن فضال آيا اصل اين کتاب ابن فضال پسر مال پدر بوده دوتا تقرير به ما رسيده يکی تقرير پسر يکی تقرير احمداشعری ليکن تقرير احمداشعری مشهور نشده آيا اين طور است احتمالاً؟ آيا ساخته و پرداخته خود احمداشعری است؟ يا اصلاً مراد ايشان از رجال ببينيد نجاشی را بخوانيد صفحه 51 نجاشی را نگاه کنيد

س: ذيلی

ج: بياريد صفحه 51 نجاشی را

س: صفحه 51

ج: بالايش را بياوريد عنوان بالا

س: حسن ابن حسين ارنی

ج: ارَنی

س: بلی الحسن ابن الحسين الارنی عن النجار مدنی له کتاب عن الرجال

ج: کتاب عن الرجال عن ابی عبدالله،

س: عن ابن محمد عليهما السلام

ج: دقت کرديد چه شد يعنی يعنی شبيه مشيخه ابن محبوب کتابی که نوشته اين طور روايات فلان عن ابی عبدالله روايات فلان عن ابی عبدالله روايات فلان عن ابی عبدالله، لذا اين را الآن جزو رجال ننوشتند در اين مأخذشناسی رجال شيعه الحمدلله اين را جزو رجال ننوشتند،

س: رجال عن ابی عبدالله يعنی آن­های که از ابی عبدالله روايت کردند

ج: کردند ايشان جمع کرده،

س: بلی

ج: ما حدثنی به فلاناً ما حدثنی الرجال عن ابی عبدالله حالا باز همان صفحه پاينش را نگاه کنيد،

س: حسن ابن حسين سکونی

ج: سکونی

س: الحسن ابن الحسين السکونی صفحه 51 شماره 114 عربی کوفی ثقه کتابه عن الرجال

ج: عن الرجال فقط ننوشته از که؟

س: بلی اخبرنا احمد ابن محمد

ج: کتابه عن الرجال

س: اخبرنا فلان به

ج: دقت کرديد

س: بلی

ج: کتابه يعنی ايشان مثلاً روايات فلان روايات فلان مثل آن طبقات شيوخ فلان طبقات شيوخ

س: مثل مشيخه که از اهل سنت داشتيم

ج: مثل مشيخه که اهل سنت روشن شد کتابه عن الرجال ممکن است اين کتاب هم کتاب عن الرجال بوده احمداشعری،

س: بلی کتاب الرجال

ج: احمداشعری حالا صفحه بعدی به نظرم حسين ابن سيف ابن عميره است نيست؟

س: صفحه بعد حسين ابن زيد و حسين ابن علوان و حسين ابن ابی العلاء

ج: آن پايين پايين نيست حسين ابن سيف

س: نه حسين ابن ابی العلاء است،

ج: ورق بزنيد

س: بلی حسين ابن نعمان،

س: جسارتاً صفحه 56 است، شماره 106

س: 56 بلی حسين ابن سيف پايين صفحه 56 شماره 130 الحسين ابن سيف ابن عميره

ج: هردوش من يک­­جای ضبط ديدم هردوش دارد، عُميره و عَميره هردو درست است،

س: ابوعبدالله النخعی له کتابان

ج: ببينيد، احدهما عن اخيه

س: کتاب يرويه عن اخيه،

ج: علی،

س: ابن حسين

ج: کتاب يرويه عن الرجال،

س: يرويه عن الرجال

ج: يعنی يک کتاب بالخصوص حدثنی اخي، حدثنی همه­اش اخی اخی است يک کتاب ديگر نه حدثنی فلان بعد حدثنی فلان اسم روات را آورده

س: مشکل حل نمی­شود با کدام کتاب می­خواهيد تطبيق کنيد در فهرست شيخ طوسی بازهم منحصر می­شود به احمداشعری، کتاب عن الرجال هم اگر باشد

ج: يعنی کتاب عن الرجال اين را خود احمداشعری درست کرده می­خواهم اين را بگويم اين ساخته و پرداخته خود احمداشعری است مال ابن فضال نيست،

س: نباشد

ج: مال مثل همان کتاب الزهد برادرش آخر ببينيد شيخ با چه دقتی اسم می­برد مشايخ قم هم اسم می­برد از طريق احمداشعری هم اسم می­برد

س: ولی اين کتاب را نسبت نمی­دهد

ج: ولی اين کتاب را نسبت نمی­دهد،

س: با اين­که برايش خيلی مهم است رجال در همچو کتابی قاعده­اش اين است که بگوييم

ج: مخصوصاً روی من مقدمه را برای چه عرض کردم چون ما می­خواستيم بگوييم که کتابی باشد که اين­ها بهش مراجعه کردند، نکته اين بود ديگر بحث ما فقط اسم کتاب،

س: اول اين را بياريد

ج: باز اول اين را بيارد اگر اين کتاب را ايشان نوشته برای توثيق و تصنيف کرده برای اين جهت اول بايد اين را می­آورد و بعد هم مرحوم نجاشی ليستی از کتاب­هايش داده اصلاً اسم کتاب الرجال نيست کتاب الزهد هم نيست،

س: قرينه کشی هم که اول فرمودند،

ج: که؟

س: کشی هم از يک کتاب نقل نمی­کند

ج: ابداً نه آن مال پدره، پسره آن­هم کشی

س: بلی بلی

ج: آن تازه مال پسر است، مال پدر نيست اما اين که پسر کتاب در رجال دارد اين مسلم است، چون هم شيخ دارد هم نجاشی هم بالفعل مطالب رجالش را ما ديديم، حالا از کتابش نباشد مطالبی رجالش را ديديم ما راجع به پسر جای شبهه نيست،

س: ولی پدر اين احتمال­ها است درش

ج: اما اين­که آيا نجاشی روی حرف­های اين کشی اعتماد کرده آن بحث ديگری است چون الآن مواردی شما نگاه کنيد الآن عمر ابن خالد واسطی را نجاشی شرح حالش را دارد اما نمی­گويد ثقه در کشی نقل می­کند از ابن فضال ثقه کشی صراحتاً توثيقش کرده، چون ابن عمر ابن خالد متفق عليه است بين اهل سنت که کذاب، يکی از نقاطی است که بين ما و اهل سنت به جای نمی­رسد اين است چون الآن مشهور رجالی­های ما حتی مثل آقای خويي اين را توثيق کردند، عمر ابن خالد اين همانی است که کتاب مسند زيد را نقل کرده منحصر به ايشان هم است عمر ابن خالد واسطی منحصر به عمر ابن خالد است اهل سنت بالاتفاق يک نفر نگفته ثقه البته در يکی از کتب اهل سنت به نظرم يا ابن ماجه باشد يا ابوداود يک حديث واحد از اين آورده عمر ابن خالد عن زيد ابن علی در يکی از کتب اهل سنت آمده يکدانه حديث و در همان بحث هم علماء بهش حمله کردند که اين حديث ضعيف است اين آقا کذاب است چرا اين حديث را ورداشتی آوردی،

س: نقل­های رجالی در معرفة الرجال يعنی در همين کتاب کشی ابن فضال پدر هست

ج: نه ندارد حسن نيست علی ابن حسن است

س: نه حسن است، خود حسن است يکی آن قصه­ای زراری که

37: 52

ج: نه اين مالی به حساب با سند نقل می­کند اين به عنوان نوشته­ای بوده در مدح زراره اين حالت رجالی ندارد نه،

س: اين داستانی که

48: 52

امام صادق می­فرمايد ما هو

51: 52

من العراق ايشان می­گويد حدثنی حمدويه قال حدثنی

ج: ببينيد نيست کتاب رجال رجالش را حمدويه عن محمد ابن عيسی قاعدتاً نيست؟

س: يعقوب ابن يزيد

ج: عن يعقوب ابن زيد؟

س: عن الحسن ابن علی

ج: خب بلی اصلاً معلوم است کتابش است اين معلوم می­شود از کتاب يعنی اين فرض کنيم در يک بحثی راجع به متعه­ای چيزی بوده اين حديث را آورده در مقابله بين امام صادق و ربيعه ابن ابی عبدالرحمن ربيعه ابن فرخ چون اين ربيعه از علمای معروف مدينه بود حتی در يک روايت ما هم داريم در کتب ما هست که امام صادق نشسته بودند در يک حلقه­ای که ربيعه هم بود در آن­جا بعد يک کسی آمد از ربيعه سؤال کرد ما تقول اين نشان می­دهد که خيلی عنوان داشته با وجود امام صادق آن وقت اين مبدع رأی هم اين است قياس اين است لذا شده ربيعة الرأی اصلاً،

س: ربيعة الرأی بهش می­گويند

ج: ربيعة الرأی اسمش رأی نيست و اصلاً ابوحنيفه که دو سال در مدينه بوده پيش اين درس خوانده در مدينه رأی پيش نمی­رود روايت و سنت رسول­الله پيش می­رود اين ور کوفه در کوفه رأی جا می­افتد و الا رأی را اساساً از مدينه گرفت، از همين ربيعه گرفته ربيعة الرأی از آن روايت خيلی عجيب است معلوم می­شود در حلقه­ای آمده که امام صادق از ربيعه سؤال می­کند فقال فی عنقه سکت ربيعه، آن روايت را می­خواهيد بياريد، فقال أ فی عنقک معلوم می­شود تقليد هم اين است آخر اين بحثی دارند که تقليد من فتوای مجتهد را به گردنم می­اندازم چون قلاده است ديگر يا من عملم را به گردن مجتهد می­اندازم دينم را به گردن مجتهد، أ فی عنقک معلوم می­شود معنای دوم است، قال أ فی عنقک فسکت ربيعه، بار دوم سؤال کرد بعد گفت أ فی عنقک فقال الامام الصادق هو فی عنقه اجاب ام لم يجب،

س: يعنی برعهده­ای

ج: بر عهده آن است حالا که گفت همين که فتوی داد در عنقش است ديگر نمی­خواهد سؤال بکنيد أ فی عنقک می­خواهی روايتش را

س: کشی صفحه­اش را هم بفرماييد

ج: نه اين کشی نيست اين، اين يکجاي ديگر است، به يک مناسبت ديگر، به نظرم شايد در کافی در اصول آن­جاها باشد،

س: قابر مقايس

ج: مثلاً يک چيزی اين جوری است حالا نه آن طور

س: بلی در کافی، و هو ان المفتی ضامن

ج: در همان کتاب حجه و کتاب العلم،

س: جلد هفت را جسارتاً

ج: جلد هفت؟

س: بلی

س: قضائه

س: در کتاب القضاء

ج: کتاب القضاء آن­جا

س: ابن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابی عمير عن عبدالرحمن ابن حجاج قال کان ابوعبدالله عليه­السلام قال کتبت

ج: اين عبدالرحمن خيلی مرد فوق العاده­­­ای است و با سنی­ها خيلی مأنوس است هی سؤال و جواب زياد دارد بلی بفرماييد، سندش هم صحيح است الآن

س: فی حلقة ربيعة الرأی

ج: خيلی عجيب است اين تعبير حلقه را به ربيعه نسبت می­دهد، که امام صادق خيلی عجيب است اين انصافاً عبدالرحمن ابن حجاج کم لطفی کرده بينی و بين الله شأن امام اجل از اين­ حرف­هاست بلی

س: فجاء اعرابی فسئل ربيعة الرأی عن مسأله و اجابه فلما سکت قاله الاعرابی أ هو فی عنقک؟ فسکت عنه ربيعه و لم يرد

ج: يرد عليه،

س: يرد عليه شئ فعاد عليه المسأله فاجابه بمثل ذلک فقال له الاعرابی أ هو فی عنقک فسکت ربيعه فقال ابوعبدالله عليه­السلام هو فی عنقه قال او لم يقول و کل مفت ضامن،

س: قال ام لو يقول يعنی هو

ج: فی عنقه ام لا؟ نه من يک نکته ديگر استفاده کردم تقليد معلوم می­شود اين بوده معنايش چون لفظ تقليد ما داريم در روايات می­خواهی روايتش را بياری ان المرجئه نسبوا رجلاً فقلدوه تعبير قلدوه دارد، ان المرجئه نسبوا رجلاً،

س: مع يقلدوها،

ج: اين خب چون از امام صادق امام عسکری در تفسير نقل کرده چون وضع روشنی ندارد آن ظاهراً تفسير کلاً مجعول است اين نمی­­توانيم اما اين در اين بعد اين هم به نظرم در کافی است اما در کافی شايد جلد هشت باشد نمی­دانم الآن در ذهنم نيست،

س: فقلدوه که نيست ولی در کافی است،

ج: همان گفتم،

س: شيخ صدوق فکر می­کنم،

ج: ان المرجئه نسبوا رجلاً، مرجئه را هم مرجئه زياد است از الفاظی است که زياد است پيدا شد، اگر فقلدوه باشد تقلدوا تنها را نشان می­دهد يا نه؟ نشان نمی­دهد چون فاء ندارد،

س: نه من همان قلدوه تنها را می­­خواهم پيدا کنم بعد

ج: علی ای حال الآن برای ما يک شبهه کلی وجود دارد در اصل کتاب

س: بلی که راجع به

ج: مخصوصاً آن نکته­ای را که در واو ما گفتيم، اگر نجاشی اين مقدار حواسش جمع است و مخصوصاً می­گويند مرحوم آقای بروجردی مبدع اين نظريه بوده که نجاشی ناظر به کتاب شيخ است شايد نجاشی می­خواسته بگويد در روايات احمداشعری کتاب الرجال هست، اما شيخ از احمداشعری نقل می­کند اصلاً همچون کتابی نيست در کتاب­های ايشان ليستی هم که خود نجاشی می­دهد نيست، بعد هم يک کتاب باز نسبت می­دهد که باز نه پيش شيخ است نه در ليست ايشان، آن به عبدالله اشعری برادر ايشان،

س: اين کافی است، نسب رجلاً لم تحبس طاعته فقلدوه و انتم نسبتم رجلاً فرضتم طاعته ثم لم

ج: فرضتم

س: فرضتم طاعته ثم لم تقلدوه و هم اشد منکم تقليداً

ج: اين تقليد باز می­خورد به اين­که به گردن گرفته، لم تقلدوه نه عمل نکرده، سندش را بخوان

س: علی ابن محمد عن سعد ابن زياد عن ابراهيم ابن محمد الهمدانی عن محمد ابن

ج: که خيلی خراب است آن

س: قال قال ابوالحسن يا محمد انتم

ج: درست بخوان اين در همان که گفتم جلد هشت است؟

س: جلد يک صفحه 73

ج: پس باب علم است

س: باب التقليد اصلاً عنوانش باب التقليد است

ج: خب اين باب علم است ديگر بعد از کتاب عقل و جهل

س: بلی کتاب عقل و جهل است،

ج: عقل و جهل يا علم و جهل؟

س: علم و جهل

ج: ای!

س: بلی کافی عقل و جهل است

ج: خب می­دانم بعدش علم و جهل است آخر

س: بعدش؟

ج: کافی اولش عقل و جهل است بعد علم و جهل است چون در مقابل هردو گفته می­شود، و بعدش کتاب توحيد است بعدش که کتاب الحجه است قاعدتاً بايد بخورد به علم و جهل حالا می­گوييد خورده به عقل و جهل خيلی عجيب است،

س: قاعدتاً علم و جهل ندارد همين علم و جهل است،

ج: بعدش هم علم دارد کتاب العلم دارد

س: کتاب العلم تنهاست،

س: باب العلم دارد،

ج: همين باب العلم

س: باب بعض العلم باب النهی عن القرب و غير

ج: باب العلم دارد بعدش در يک روايت در اين باب العلم نيست

س: عرض کردم در کتابی همان کتاب دوم نشده، بلی در بعد از آن است بعد از اين نوادر دارد بعد باب رواية الکتب يا کَتب هو الحديث

ج: کُتُب

س: بلی باب

ج: اين­ها به علم می­خورد به عقل نمی­خورد اين­­ها به علم می­خورد،

س: بلی بعدش باب التقليد

ج: عرض کردم باب علم است خب بخوانيد از اول اين­که سند ضعيف بود، علی ابن محمد عن سهل ابن زياد عن ابراهيم ابن محمد الهمدانی

ج: ابراهيم ابن محمد را الآن نمی­شناسم، بفرماييد

س: عن محمد ابن عبيده قال قال لی ابوالحسن عليه­السلام

ج: عجيب و غريب است سند، يک کمی طولانی است حديثش نه،

س: بلی همين که عرض کردم يا محمد قال يا ابوالحسن عليه­السلام يا محمد انتم اشد تقليداً ام المرجئه قال قلت قلدنا و قلدوه فقال لم اسئل عن هذا

ج: اين قلدنا به عهده گرفتيم بيشتر آن فی عنقک يعنی در گردن مفتی انداختيم قلدنا و قلدوه بعدش

س: فقال لم اسئلک عن هذا، فلم عندی جواب اکثر من جواب الاول فقال ابوالحسن عليه­السلام ان المرجئه

ج: نسبوا رجلاً فقلد

س: نسبوا رجلاً لم تفرض طاعته

ج: تٌفرض طاعته

س: چون ظاهراً اين­­جا به اعتبار بعدی بايد لم تَفرض باشد

ج: نه لم تُفرض واضح است، يعنی فرض الله طاعته فعلی که به خدا نسبت داده می­شود، به صورت مجهول است

س: و چون بعدش هم به آن­ها نسبت داده

س: بعدش چه است؟

س: قلدوه و انتم نسبتم رجلاً و فرضتم طاعته، فرضتم دارد

ج: يعنی معتقد شديم که طاعتش مراد از فرضتم اين است،

س: خب آن­هم انی لم تَفرض باشد يعنی معتقد نشده

ج: بلی

س: و ثم لم تقلدوه فهم اشدّ منکم تقليداً

ج: اين­جا هم لفظ تقليد داريم آن­جا هم أ فی عنقک داريم به جای تقليد خب آقا برگرديم به بحث خودمان انصاف قضيه فعلاً برای ما ابهام کلی وجود دارد نجاشی رحمه الله از احمداشعری کتاب الرجال و متعه نقل کرده، احمداشعری خود مرحوم نجاشی ليست کتاب­ها را داده اين دو کتاب نيست برادرش هم کتاب الزهد نقل کرده که آن­هم نيست، متأسفانه هردو کتاب در اين ليست موجود نيستند و احتمالاً ساخته اين دوتا باشد احتمالاً يا آن طريق ضعيف است يا احتمالاً کتاب عن الرجال مثلاً کتاب ايشان نوشته يا مثل ما الآن خود ما می­توانيم الآن مباحث رجالی پسر را جمع بکنيم از کشی، بگوييم کتاب الرجال لابن فضال صغير به اصطلاح جمع بکنيم، اين جمع ماست، احمداشعری که کوفه رفته خدمتی، رفته پيش ابن فضال پدر مجموعه مباحث رجالی ايشان را جمع کرده، در حقيقت مثل جمعی که برادرش کرده کتاب الزهد، پس بنابراين کتابی به نام کتاب الرجال مال ايشان اصلش ثابت نيست و علی تقدير ثبوت در اختيار شيخ يا نجاشی بودن که محل کار ماست يعنی محل کار ما اين نيست که اسمش کجا آمده، محل کار ما مراجعه اين دو بزرگوار چنين چيزی وجود ندارد و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين اين هم راجع به ابن فضال،

س: اگر اين راوی آن کتاب الرجال را درست کرده باشد، ديگر کتاب رجالی پيدا می­شود منتهی متأخر از ابن فضال

ج: طبعاً ديگر خودش ايشان درست کرده، بلی اين جمع آوری ايشان است الآن هم در آثار احمداشعری به نظرم رجال داشته باشد حالا بعد نگاه می­کنم .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين